

از مصر باستان تا شاهنامه

لزوم احتیاط در مطالعات تطبیقی

دکتر محمود امیدسالار

پژوهشگر و مصحح شاهنامه

مقاله ۲



داستان هفت‌خان اسفندیار یکی از ماجراهای دلچسب شاهنامه است. اما نفوذ این داستان در ادبیات شفاهی در قیاس با داستان‌های هفت‌خان رستم و رستم و سهراب و رستم و اسفندیار، که روایات شفاهی بسیار متعددی دارند، نسبتاً محدود است. یک بررسی اجمالی از داستان‌های حماسی شفاهی که به همت مرحوم انجوی شیرازی در سه مجلد به چاپ رسیده است، نشان می‌دهد که داستان هفت‌خان اسفندیار در ادب شفاهی ایران نفوذی نداشته است، در حالی که روایات متعددی از هفت‌خان رستم در این مجموعه موجود است. به همین قیاس، در طومار جامع نقالان که با عنوان هفت‌لشکر به چاپ رسیده است هم، با این که داستان کشته شدن اسفندیار به دست رستم با آب و تاب فراوان نقل شده، ذکری از هفت‌خان اسفندیار نیست (نگاه کنید به افشاری، مدائنی، صص ۴۷۹-۴۷۰). منظور ما در این مختصر بررسی یکی از بن‌مایه‌هایی است که در این داستان به کار رفته است. این بن‌مایه یا به قول فرنگی‌ها «Motif» از بن‌مایه‌هایی است که قدیم‌ترین صورت کتبی آن در ادب مصر باستان موجود است.

و اما پیش از ورود در اصل مطلب لازم است که تفاوت میان بن‌مایه (Motif) و نوع (Type) را در روایات داستانی متذکر شویم. بن‌مایه یک عنصر روایی (narrative element) است و معمولاً چندین بن‌مایه با کمک یکدیگر یک داستان یا قصه را تشکیل می‌دهند. مثلاً قصه «دختر ماه پیشونی» که نوع شماره 510A است، دارای بن‌مایه‌های گوناگون «نامادری بی‌رحم» (S31)؛ خاکسترنشینی قهرمان داستان (L52)؛ نادرستی در مقام قهرمان داستان (L55) و چندین بن‌مایه دیگر است. این بن‌مایه‌ها ممکن است در صدها قصه دیگر هم موجود باشند.

بود (نگاه کنید به Brunvand pp.179-181). مثال دیگر بن‌مایه پرنندگان سخنگو است که در قصص ایرانی بالای سر یا پایین پای قهرمان خفته می‌نشینند و با عبارت «خواهرجان! جان خواهرجان» رازی را برای او آشکار می‌کنند (بن‌مایه شماره N452). این بن‌مایه هم در قصه‌های مختلفی که الزاماً با یکدیگر ارتباطی ندارند، مشترک است.

علت اینکه اشتراک در بن‌مایه‌ها دلیل بر خویشاوندی روایات نیست، این است که بن‌مایه‌ها عناصر سازنده داستان‌اند که در انواع بسیاری از داستان‌ها و قصص و حتی اساطیر وجود دارند. به عبارت دیگر، بن‌مایه‌ها درست مثل آجر و سیمان که عناصر سازنده ساختمان‌های امروزی هستند و صرف کاربرد آنها در چندین ساختمان دلیل بر اینکه این ساختمان‌ها معمار مشترکی داشته‌اند، یا ساختن آنها هدف مشترکی داشته نمی‌تواند بود. تأکید فقیر بر لزوم اعمال احتیاط در نتیجه‌گیری از شباهت‌های صوری میان داستان‌های ادبی یا عوامانه این است که در مطالعات شاهنامه‌شناسی، قضاوت‌های عجولانه در باب خویشاوندی داستان‌های پهلوانی ایرانی با روایات غربی، مخصوصاً آنچه که در ادب قدیم یونان موجود است، کم نیست. مثلاً به صرف وجود بن‌مایه «رویین‌تنی به غیر از در یک اندام» (بن‌مایه شماره Z311) داستان اسفندیار در شاهنامه با داستان آشیل در ایلیاد مرتبط دانسته شده و این دو روایت کاملاً مستقل خویشاوند شمرده شده‌اند (نگاه کنید به امیدسالار، ۱۳۸۱). وجود بن‌مایه‌های مشترک، به شرط وجود قرب جغرافیایی و فرهنگی یا وجود وسایل و طرق بسیار مشخص نقل و انتقال کالاهای فرهنگی میان دو یا چند قوم، اگر از مقوله آنچه که قدما «توارد» یعنی تشابهات تصادفی می‌نامیدند، نباشد؛ ممکن است که تأثیر متقابل را نشان دهد و به خودی خود دال بر وجود خویشاوندی بنیادین میان این بن‌مایه‌ها نمی‌تواند بود. درین موارد باید بسیار با ملاحظه و احتیاط پیش رفت و وجود بن‌مایه‌های مشترک را با خویشاوندی‌های بنیادین یا داشتن اصل واحد خلط نکرد.

و اما «نوع داستان» یا آنچه که فرنگی‌ها «Tale Type» می‌نامند، بر خلاف بن‌مایه، یک پدیده مرکب است، که معمولاً از اجتماع چندین بن‌مایه ساخته می‌شود.^۱ توجه به تفاوت بنیادین «بن‌مایه» با «نوع داستان» در مطالعات تطبیقی بسیار مهم است، زیرا بی‌توجهی بدان انسان را به بیراهه تواند

مثلاً بن‌مایه «نامادری بی‌رحم» در قصه‌های بی‌شماری موجود است و صرف وجود این بن‌مایه در دو قصه، دلیل بر ارتباط میان آن دو قصه نیست. مثال دیگر بن‌مایه اژدهاست که در فهرست بین‌المللی بن‌مایه‌ها با شماره B11 مشخص شده. این بن‌مایه در قصص عامیانه و در داستان ضحاک شاهنامه و در متون مذهبی اقوام قدیم هند و اروپایی و در ادب دینی بسیاری از اقوام آسیایی موجود است. اما بن‌مایه اژدها، در هرکدام از این روایات نقش مخصوصی دارد که با زمینه فرهنگی بروز آن روایت مرتبط است و صرف وجود آن در این روایات گوناگون، دلیل خویشاوندی آنها با یکدیگر نمی‌تواند



۱. البته برخی انواع داستانی بسیار ساده هم داریم که از یک بن‌مایه ساخته شده‌اند. نگاه کنید به Conrad, p. ۶۴۴.



علت اینکه اشتراک در بن‌مایه‌ها دلیل بر خویشاوندی روایات نیست، این است که بن‌مایه‌ها عناصر سازنده داستان‌اند که در انواع بسیاری از داستان‌ها و قصص و حتی اساطیر وجود دارند. به عبارت دیگر، بن‌مایه‌ها درست مثل آجر و سیمان که عناصر سازنده ساختمان‌های امروزی هستند و صرف کاربرد آنها در چندین ساختمان دلیل بر اینکه این ساختمان‌ها معمار مشترکی داشته‌اند، یا ساختن آنها هدف مشترکی داشته نمی‌تواند بود.

ارجاسپ چاره‌ای بجز فرار نمی‌بیند و با خواهران اسفندیار که در اسارت دارد، به توران می‌گریزد و سپاهش را بی‌سرپرست باقی می‌گذارد. تورانیان تسلیم می‌شوند و قرار می‌شود که اسفندیار برای پس گرفتن خواهران و کشیدن کین لهراسپ به توران بتازد و گرگسار هم برای نجات جان خودش موافقت می‌کند که اسفندیار را از طریق میان‌بری که هفت‌خان نام دارد، به رویین‌دز که مقّر ارجاسپ است ببرد (شاهنامه، ج پنجم، ص ۲۱۶، ب ۱۵۰۴).

اسفندیار به راهنمایی گرگسار با سپاه ایران از راه هفت‌خان به نزدیکی رویین‌دز می‌رسد و در آن اطراف اطراق می‌کند. این رویین‌دز، قلعه‌ای است که دستیابی به آن از طرق معمول نظامی مقدور نیست. گرگسار در وصف رویین‌دز چنین می‌گوید (همان، صص ۲۴۶-۲۴۵، ب ۳۰۹-۳۰۱):

و زآنجا به رویین‌دز آید سپاه
ببینی یکی نامور جایگاه
زمینش به کام نیاز اندرست
سریاره با مَه به راز اندرست
[نشد بامش از ابر بارنده، تر
که بُد بامش از ابر پزنده تر]
ز بیرون نیابد خورش چارپای
ز لشکر نماند سواری به جای
از ایران و توران اگر صد هزار
بیابند گردان خنجرگزار
نشینند صدسال گرد اندرش
همی تیرباران کنند از برش
فراوان همان‌ست و اندک همان
چو حلقه‌ست بر در پید بدگمان

اسفندیار بر سر تپه‌ای می‌شود و ساختار دفاعی رویین‌دز را شخصاً ملاحظه می‌کند (همان، ص ۲۵۵، ب ۴۳۳-۴۳۱). سپس به لشکرگاه می‌آید و به برادرش پشوتن می‌گوید که این دز را نمی‌توان با جنگ به دست آورد و تنها راه فتح آن حيله است. سپس اضافه می‌کند که قصد دارد در لباس بازرگانان وارد دز شود و پشوتن و سپاه ایران باید مواظب باشند تا اگر هنگام روز دودی از دز بلند شد، یا به شب بر دیوار دز آتشی به چشم خورد، بدانند که این کار اسفندیار است و به نزدیک دز بیابند (همان، صص ۲۵۸-۲۵۷). سپس کاروانی از صد شتر فراهم می‌آورد که بیست شتر بارشان درم و دینار و کالاهاى تجاری بوده و بر گرده هشتاد شتر دیگر هرکدام دو صندوق بار

کشاند. به طور کلی می‌توان گفت که اگر شباهت‌های میان دو داستان، شباهت‌هایی وسیع و متعدد و در جزئیات باشد، و از این گذشته، نه تنها بن‌مایه‌های این داستان‌ها، بلکه ترتیب و توالی بن‌مایه‌ها در آنها، به قدری شبیه به هم باشد که بتوان آن دو داستان را دو روایت از یک نوع داستانی دانست، آن وقت می‌توان سه احتمال را در نظر گرفت: (۱) این احتمال که این دو داستان از یک اصل منشعب شده‌اند، (۲) اینکه یکی از آنها از روی دیگری ساخته شده است، (۳) اینکه یکی از آنها صورت استقراضی دیگری است که از فرهنگی به فرهنگ دیگر سرایت کرده است (قس Brunvand, p.232). اما اگر وجوه تشابه میان دو حکایت در جزئیات نباشد و به معدودی از بن‌مایه‌های سازنده دو داستان محدود شود، نمی‌توان ادعا کرد که این داستان‌ها از یک اصل منشعب شده‌اند، یا یکی تقلیدی از دیگری است که از فرهنگی به فرهنگ دیگر سرایت کرده است. چنین ادعایی از احتیاط به دور خواهد بود. این مطلب را می‌توان با بررسی بن‌مایه‌هایی که هم در داستان هفت‌خان اسفندیار در شاهنامه وجود دارد و هم در یکی از داستان‌های مصر باستان به کار رفته است، نشان داد. در اینجا ما ابتدا خلاصه دو داستان ایرانی و مصری را نقل می‌کنیم و سپس وارد بحث می‌شویم.

خلاصه داستان فتح رویین‌دز

گه‌م پسر ارجاسپ تورانی به فرمان پدر، به ایران حمله می‌کند و وارد بلخ می‌شود و جد اسفندیار، لهراسپ را که از سلطنت استعفا داده و در بلخ به عبادت مشغول است، می‌کشد و روحانیون زردشتی را در آتشکده سر می‌برد، چنانکه از خون ایشان آتش در آتشکده می‌میرد. سپس دو دختر گشتاسپ، یعنی همای و به‌آفرید، خواهران اسفندیار را به اسارت می‌گیرد. خبر این وقایع به گشتاسپ می‌رسد و او سپاه ایران را به جنگ تورانیان می‌برد، اما چون اسفندیار که در آن زمان در گنبدان‌دز زندانی بوده، درین نبرد حضور نداشته، گشتاسپ از سپاه توران شکست می‌خورد و در کوهی پناه می‌گیرد. در این بین اسفندیار به کمک ایرانیان درمانده می‌رسد و تورانیان که از او بسیار می‌ترسند ابتدا قصد فرار می‌کنند، اما یکی از دلیران توران به نام گرگسار شاه توران را از فرار کردن منصرف می‌نماید و ارجاسپ تورانی فرماندهی سپاه خود را به او می‌سپارد. روز بعد، دو سپاه به هم می‌زنند و سواران بسیاری از دو طرف کشته می‌شوند و اسفندیار گرگسار را در نبرد تن به تن اسیر می‌کند.



پس از اینکه دگان اسفندیار به راه می‌افتد، خواهرانش همای و به‌آفرید که در رویین‌دز اسیر ارجاسپ بوده‌اند، نزد او می‌آیند تا بلکه از خانواده خود خبری یابند، اسفندیار ابتدا از ترس آشکار شدن رازش ایشان را از خود می‌راند، اما عاقبت بدیشان اعتماد می‌کند و خاطر جمع‌شان می‌سازد که روز آزادی نزدیک است (پنجم، صص ۲۶۴-۲۶۶). سپس نزد ارجاسپ می‌رود و به بهانه‌ای از او اجازه می‌گیرد که نامداران تورانیان را به بزم بخواند و بدو می‌گوید که چون منزلش کوچک است و جای پذیرایی ندارد، ناچار است که از مهمانانش بر سر باره دز که جای وسیعی است، پذیرایی کند. ارجاسپ موافقت می‌کند و حتی به اسفندیار اجازه می‌دهد که به مناسبت مهرگان بر باره دز آتش برافروزد. پس به فرمان اسفندیار هیثم فراوانی بر دیوار دز می‌کشند و آن را برای آتش‌افروزی آماده می‌کنند. سپس ایرانیان مردان ارجاسپ را در مهمانی‌یی که ترتیب داده بودند مست می‌کنند (همان، صص ۲۶۷-۲۶۸، ب ۵۸۶-۵۸۲).^۲ اسفندیار مطابق قراری که با برادرش گذاشته بوده، پس از مست شدن تورانیان بر فراز دیوار دز آتش عظیمی بر پای می‌کند و ایرانیان که آن دود و آتش را می‌بینند، سپاه به

۲. در این جا باید یادآوری کنم که دیوارهای قلعه‌های جنگی بزرگ در قدیم بسیار پهن بوده و جای جمع شدن سربازان و مدافعان بر فراز آنها مهیا بوده است. رویین‌دز هم از همین نوع باره‌های پهن داشته، زیرا فردوسی در وصف آن می‌گوید که برهنای دیوار او چهار سوار پهلو به پهلو می‌توانست رفت (ص ۲۵۵، ب ۴۳۳):

به پهنای دیوار او بر، سوار
برفتی برابر، برو بر، چهار

کرده بوده که در هر صندوق سربازی از نیروهای مورد اعتماد اسفندیار پنهان شده بوده است. بدین ترتیب اسفندیار صد و شصت مرد کاری از سپاهیان خودش را در بار شترها پنهان می‌کند و عنان اشتران را به دست بیست تن از جنگجویان دلاور که خود را به لباس ساربانان در آورده بودند، می‌سپارد که در مجموع با خود او، صد و شصت و یک مرد جنگی می‌شوند، و در این هیأت به سوی رویین‌دز می‌روند (همان، ص ۲۵۸، ب ۴۷۵-۴۶۷).

وقتی که به دز می‌رسند، ساکنان و نگهبانان قلعه کاروان را وارد دز می‌کنند و اسفندیار با هدایایی نزد ارجاسپ می‌رود و از او اجازه می‌گیرد که در دکانی در داخل دز قرار گیرد و تحت حمایت ارجاسپ، به کاسبی بپردازد (همان، ص ۲۶۰-۲۵۹، ب ۵۰۰-۴۸۴). اتفاق جالبی که در صحنه آوردن صندوق‌های حاوی جنگجویان ایرانی به داخل رویین‌دز رخ می‌دهد، این است که از یکی از تورانیانی که این صندوق‌ها را بر دوش خود حمل می‌کرده می‌پرسند در این صندوق چیست، و او پاسخ می‌دهد که این صندوق حاوی هلاک ماست، انگار می‌دانسته که محتوای صندوق به زودی به زندگی او خاتمه خواهد داد (ص ۲۶۱، ب ۵۰۶-۵۰۵):

یکی مرد بخرد بپرسید و گفت
که صندوق را چیست اندر نهفت؟
کشنده بدو گفت: ما هوش خویش
نهادیم ناچار بردوش خویش

البته خوانندگان فاضل این نشریه می‌دانند که «هوش» در بیت اخیر به معنی «مرگ و هلاک» است، نه «فهم» و «زیرکی» چنانکه در فارسی امروز به کار می‌بریم.^۱

۱. شاهد اینکه در داستان پادشاهی یزدگرد بزه گرنیزه‌نگامی که شاه از موبدان می‌خواهد که زمان و مکان مرگش را به او بگویند، موبدان پاسخ می‌دهند که مرگ او در کنار چشمه سواتفاق خواهد افتاد (ششم، ص ۳۸۶، ب ۳۲۲):

چو بخت شهنشاه بد رو شود
از ایدر سوی چشمه سو شود
فراز آورد لشکر و بوق و کوس
به شادی نظاره شود سوی طوس
بر آن جایگه بر بود هوش اوی
چنین روز بگذشت بر گوش اوی

در داستان رستم و اسفندیار هم آمده است که پشتون جاماسپ حکیم را سرزنش می‌کند به این علت که به گشتاسپ گفته بوده که جان اسفندیار به دست رستم در زابلستان است و به این وسیله باعث مرگ او شده بوده است (پنجم، ص ۴۳۰، ب ۱۵۷۷):

تو گفتی که هوش یل اسفندیار
بود بر کف رستم نامدار

در مطالعات

شاهنامه‌شناسی،
قضایات‌های عجولانه
در باب خویشاوندی
داستان‌های پهلوانی
ایرانی با روایات
غربی، مخصوصاً
آنچه که در ادب قدیم
یونان موجود است،
کم نیست. مثلاً به
صرف وجود بن‌مایه
«رویین‌تنی به غیر از در
یک اندام» (بن‌مایه،
شماره ۳۱۱ Z) داستان
اسفندیار در شاهنامه با
داستان آشیل در ایلیاد
مرتبط دانسته شده
و این دو روایت کاملاً
مستقل خویشاوند
شمرده شده‌اند.



اگر وجه تشابه میان دو حکایت در جزئیات نباشد و به معدودی از بن‌مایه‌های سازنده دو داستان محدود شود، نمی‌توان ادعا کرد که این داستان‌ها از یک اصل منشعب شده‌اند، یا یکی تقلیدی از دیگری است که از فرهنگی به فرهنگ دیگر سرایت کرده است. چنین ادعایی از احتیاط به دور خواهد بود.

در داستان‌های اقوام مختلف بسیار است. این داستان‌ها الزاماً ارتباطی با یکدیگر ندارند، زیرا تبدیل لباس حیله ساده‌ایست که ممکن است به فکر بسیاری از قصه‌گوها برسد و از این جهت امکان دارد که مستقلاً در داستان‌های هر قوم و قبیله‌ای موجود باشد. به همین قیاس بن‌مایه فتح قلعه یا شهری با پنهان کردن جنگجویان در داخل نوعی محفظه و بار کردن آنها بر پشت حیوانات بارکش، و آوردن آنها به داخل قلعه یا شهر به بهانه ورود آذوقه یا کالا، در فهرست بین‌المللی بن‌مایه‌ها به شماره (K2357.15) موجود است. این بن‌مایه هم نسبتاً شایع است و معروفترین نوع آن آوردن جنگجویان یونانی که در یک اسب بزرگ چوبین مخفی شده‌اند به داخل شهر تروا است (K7541). بن‌مایه ورود به شهر در داخل اسب چوبین در اودیسه هُمَر (کتاب ۴، فقرات ۲۸۹-۲۷۱؛ کتاب ۸، فقرات ۵۱۵-۴۹۲؛ کتاب ۱۱، فقرات ۵۳۲-۵۲۳) نقل شده است.^۱ روایت شاهنامه از این بن‌مایه اندک اختلافی با انواع معمول آن دارد و آن اختلاف این است که اولاً صندوق‌ها را بر پشت اشتر به رویین دز می‌آورند و بعد هم ساکنان رویین دز آن صندوق‌ها را از پشت اشتران برمی‌گیرند و بردوش خودشان به منزلگاه اسفندیار حمل می‌کنند. ثانیاً اسفندیار ادعا می‌کند که محتوای صندوق‌ها کالای تجاری است نه آذوقه چنان که در انواع دیگر این بن‌مایه دیده می‌شود.

نزدیک قلعه می‌کشند و تورانیان که از آمدن سپاه ایران مطلع می‌شوند به دفاع برمی‌خیزند و جنگ میان طرفین در می‌گیرد. در این میان اسفندیار جنگجویانی را که در صندوق‌ها پنهان کرده بوده بیرون می‌آورد و آنها را مسلح و به سه گروه تقسیم می‌کند. یک گروه در میان دز به جنگ می‌ایستد، گروه دیگر به تسخیر دروازه دز فرستاده می‌شود و گروه سوم می‌رود که تورانیان مست دیشبی را پیدا کند و بکشد. خود اسفندیار هم با بیست جنگاور دلیر به طرف کاخ ارجاسپ می‌رود و خواهرانش را می‌یابد و ایشان را به محل اقامت خودش در دز می‌فرستد. سپس با ارجاسپ که از خواب جسته می‌جنگد و سرش را از تنش جدا می‌کند (همان، صص ۲۷۳-۲۶۴). آخرالامر خود با صدوشست مرد همراهش به لشکرگاه ایران باز می‌گردند و از پس یک جنگ سخت، سپاه توران را شکست می‌دهند. تورانیان تسلیم می‌شوند، اما اسفندیار که از ایشان بسیار خشمگین است، حتی پس از تسلیم، دستور می‌دهد که اسیران و زخمیان تورانی را بکشند (همان، صص ۲۸۰، ب ۷۳۷-۷۳۶):

سپهدار خونریز و بی داد بود

سپاهش به بیدادگر شاد بود

کسی را نداد از یلان زینهار

بکشتند از آن خستگان بی‌شمار

بن‌مایه‌های لباس مبدل برای ورود به دز یا برج (K2357.10)*، یا شاه و یا شاهزاده‌ای که در لباس تاجران نزد دشمن می‌رود و دشمن از او پذیرایی می‌کند (K1812.4.2).

۱. داستان حیله یونانیان در ایلیاد ذکر نشده و فقط در اودیسه آمده است. بنگرید به حواشی فاضلانۀ فریزر بر کتابخانه آپولو و روس، ج ۲، صص ۲۳۷-۲۴۴.

علی‌رغم تشابه در بن‌مایه‌ها، اختلافاتی که میان داستان رویین دز و گزارش فتح چپا هست به قدری چشمگیر است که نمی‌توان این دو داستان را دو روایت مختلف از یک داستان واحد به شمار آورد. احتیاط در این باب مخصوصاً بدین خاطر لازم است که بن‌مایه پنهان کردن جنگجویان در صندوق و سبد و یا محموله بار در فرهنگ‌های شمال آفریقا و خاور میانه شایع بوده است و از آن طریق به روایات هزار و یکشب نیز وارد شده است. (Simpson 1973, pp. 81-84).
 موضوع داستان مصری قضیه فتح شهر جُپتا در فلسطین به دست سپاه مصر است، که تفصیل آن در پشت یک قطعه پاپیروس که به شماره ۵۰۰ در مجموعه پاپیروس‌های هریس (Papyrus Harris 500) در موزه بریتانیا محفوظ است، نوشته شده است (Peet ۱۹۲۵). این داستان تاکنون بارها ترجمه و چاپ شده است. خلاصه داستان را از مجلدی که در انتشارات دانشگاه ییل در سال ۲۰۰۳ به چاپ رسیده است، نقل می‌کنم (Simpson 2003, pp. 72-74):
 شهر جُپتا که امروز جفا نامیده می‌شود و در فلسطین قرار دارد، ابتدا تسلیم ثوتوس سوم، از فرمانروایان سلسله هژدهم فراعنه مصر باستان شده بود، اما پس از چندی از اطاعت او سر می‌پیچد. فرعون، یکی از سردارانش را که جهوتی نام داشته به فتح آن شهر می‌فرستد. اول داستان افتاده است اما از فحوای کلام چنین برمی‌آید که جهوتی با فرمانده شهر چپا در خارج از باره‌های شهر دیدار می‌کند و به او می‌گوید که قصد دارد که خود و خانواده‌اش به امیر چپا ملحق شوند. گویا در این دیدار سربازان گارد جُپتا را هم مست می‌کند و در همین دیدار به حيله ضربتی بر سر فرمانده شهر زده او را بیهوش و دستگیر می‌کند. سپس دستور می‌دهد که دو بیست تن از سربازانش در دو بیست سبد پنهان شوند و پانصد تن دیگر از سربازان را مأمور آوردن آن سبدها به داخل شهر می‌کند و به آنها می‌گوید چون به داخل باره شهر رسیدید یارانتان را از سبدها بیرون بیاورید و تمام اهالی شهر را اسیر کنید. در این بین کسی را نزد عرابه‌ران فرمانده چپا می‌فرستد و به او می‌گوید برو و به ملکه شهر خبر بده که جهوتی با خانواده خودش به ما ملحق شده و این سبدهای کالا را به نشانه دوستی نسبت به شما به شهر فرستاده است. پس عرابه‌ران خبر به ملکه می‌برد و دروازه‌های شهر را بر روی حاملان آن دو بیست سبد می‌گشایند و اینها وارد شهر می‌شوند. سپس مطابق قرار قبلی شهر چپا را تسخیر می‌کنند و ساکنانش را به اسارت می‌گیرند.

در این داستان بن‌مایه‌های پنهان کردن جنگجویان در سبد و آوردن آنها به داخل شهر و مست کردن مدافعان چپا با آنچه که در داستان فتح رویین دز می‌بینیم شباهت دارد.

اما علی‌رغم تشابه در بن‌مایه‌ها، اختلافاتی که میان داستان رویین دز و گزارش فتح چپا هست به قدری چشمگیر است که نمی‌توان این دو داستان را دو روایت مختلف از یک داستان واحد به شمار آورد. احتیاط در این باب مخصوصاً بدین خاطر لازم است که بن‌مایه پنهان کردن جنگجویان در صندوق و سبد و یا محموله بار در فرهنگ‌های شمال آفریقا و خاور میانه شایع بوده است و حتی در قصه علی بابا و چهل دزد بغداد هم ادغام، و از آن طریق به روایات هزار و یکشب نیز وارد شده است (Basset, vol. 2, p. 301).
 حکایت شماره ۵۷). بنابراین هیچ بعید نیست که گزارش مصری در واقع نقل یک حادثه تاریخی باشد که وارد متون تاریخی مصر شده بوده است.

طبیعی است که زندگی شاهان و امرای مقتدر، بن‌مایه‌های مربوط به فرهنگ عوام را به خود می‌کشد و تاریخ وقایع زندگی ایشان به تدریج با افسانه و قصه در هم آمیخته می‌گردد. این واقعیتی است که در مورد شاهانی چون انوشیروان، بهرام گور، یعقوب لیث، محمود غزنوی، شاه عباس، و حتی ناصرالدین شاه و رضا شاه، در فرهنگ عوام نمونه‌هایی دارد. یکی از بهترین نمونه‌های داد و ستد میان فرهنگ عوام و تاریخ عبارت معروف «تفرقه‌بنداز و حکومت کن» است که جنبه ضرب‌المثل یافته و از این جهت جزو فرهنگ مردم محسوب می‌شود. بیشتر کسانی که با این عبارت آشنایی دارند می‌دانند که اختراع آن را به نخست‌وزیر مقتدر انگلستان، وینستون چرچیل (۱۸۷۴-۱۹۶۵/۱۲۹۱/۱۳۸۴ ق) منسوب کرده‌اند. اما واقعیت این است که صورت کتبی این عبارت در متون یونانی (διαίρεικαὶ βασιλεύε) و لاتینی (divide et impera) آمده و ابداع آن به افراد متعددی از قبیل فیلیپ مقدونی (۳۸۲-۳۳۶ ق. م)، ژولیوس سزار (۱۰۰-۴۴ ق. م) و ماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷/۸۷۳-۹۳۳ ق) نسبت داده شده است. مطلبی که جنبه فولکلوریک یا داستانی داشته باشد، ممکن است به افراد مختلفی که به سبب معروفیت یا اقتدار یا محبوبیت‌شان وارد فرهنگ عامه شده‌اند نسبت داده شود. از این گذشته، داد و ستد میان تاریخ و روایات داستانی سابقه درازی دارد و کسانی که با متون داستانی و تاریخی آشنا هستند، نمونه‌های بسیاری از این داد و ستد را دیده‌اند. روایتی مشابه بن‌مایه قدیمی آوردن جنگجویان در سبد یا صندوق به داخل شهر به منظور فتح آن، که سابقه صورت کتبی آن به هزاره دوم قبل از میلاد می‌کشد، در وقایع عصر فیلیپ دوم، امپراتور



فتح بردها با بن‌مایه‌ای
شبیبه به فتح رویین دژ

در اواخر سال ۱۵۸۹
یکی از فرماندهان
هلندی که علیه فیلیپ
می‌جنگید،... حيله‌ای
می‌اندیشد تا شهر بردها
را تصرف کند. در یکی از
کشتی‌های سوخت‌کش
مکانی را برای پنهان
شدن سربازان
جاسازی می‌کند و
هفتاد جنگجوی دلاور
را در اتاقی که زیر سطح
کشتی ساخته بوده
پنهان می‌کند و پس از
بار زدن سوخت مورد
نیاز بردها، به سوی آن
شهر می‌راند.

کشتی دریافت می‌کند، بسیار اهمال‌کار و به جزئیات دفاع از شهر بی‌توجه‌اند. این فرمانده که آدریان ون‌دن برگ (Adrian Vandenberg) نام داشته، حيله‌ای می‌اندیشد تا شهر بردها را تصرف کند. حيله‌ او این بوده که در یکی از کشتی‌های سوخت‌کش مکانی را برای پنهان شدن سربازان جاسازی می‌کند و هفتاد جنگجوی دلاور را تحت فرماندهی افسری به نام هارآوگر (Harauguer) در اتاقی که زیر سطح کشتی ساخته بوده پنهان می‌کند و پس از بار زدن سوخت مورد نیاز بردها، به سوی آن شهر می‌راند. پس از ماجراهایی، چون کشتی به بندر بردها می‌رسد، مطابق معمول نگهبانان در بازرسی آن اهمال می‌کنند، ولی علی‌رغم اهمال‌کاری ایشان، ناخدای کشتی متوجه می‌شود که هنگام خالی کردن بار، ممکن است عملیه بندر متوجه بشوند که اتاقی در این کشتی برای حمل سرباز جاسازی شده است و برای اینکه مشتت باز نشود، همه ایشان را به شراب مهمان می‌کند. نگهبانان و عملیه بندر دعوت او را می‌پذیرند و مشغول میگساری می‌شوند و چون شب فرا می‌رسد، همه مست لایعقل به خواب می‌روند. در تاریکی شب هارآوگر با مردانش از کشتی خارج می‌شود و به نگهبانان حمله می‌کند و اختیار دروازه‌های شهر را در دست می‌گیرد. درین بین، مخالفان فیلیپ که از موفقیت جنگجویان اعزامی آگاه شده‌اند، سپاه به بردها می‌کشند و شهر را تسخیر می‌کنند (نگاه کنید به Watson 1779، ج ۳، صص ۱۵۷-۱۶۱).

درین که این قضیه، چه راست باشد و چه ساخته و پرداخته وقایع‌نگاران اروپای قرن شانزدهم یا هفدهم، در بن‌مایه‌های فتح

اسپانیا (۱۵۲۷-۱۵۹۸ / ۱۵۹۳-۱۶۰۷ ق) آمده است. فیلیپ دوم که به «محتاط» (el Prudente) معروف بود، بر منطقه وسیعی که شامل اسپانیا، پرتغال، ناپل، سیسیل، میلان و هفده استان مختلف مناطق شمالی اروپا بود فرمان می‌راند. فیلیپ به سبب ازدواجش با ماری اول (۱۵۵۴-۱۵۵۸)، دختر هنری هشتم (۱۴۹۱-۱۵۴۷) و خواهر الیزابت اول (۱۵۳۳-۱۶۰۳ / ۱۵۳۹-۱۶۰۳ ق) از مقتدرترین سلاطین اروپا محسوب می‌شد. ناگفته نماند که این ماری اول همان ملکه متعصب کاتولیکی است که چون در انگلستان بر تخت نشست، قتل عام شدیدی از پیروان مذاهب دیگر مخصوصاً پروتستان‌ها به راه انداخت و به همین دلیل به «ماری خونین» (Bloody Mary) معروف شد. در هر حال فیلیپ دوم گذشته از سرزمین‌های اروپایی بر مناطق وسیعی از آسیا و اقیانوسیه هم فرمان می‌راند و فی‌الواقع کشور فیلیپین که از مستعمرات او بود به اسم او نامیده شده است. حیطه فرمانفرمایی فیلیپ به حدی وسیع بود که عبارت معروف «امپراتوری بی که خورشید هرگز در آن غروب نمی‌کند» (The empire on which the sun never sets) که بعدها در مورد امپراتوری انگلستان، مخصوصاً در دوران فرمانروایی ملکه ویکتوریا (۱۸۱۹-۱۹۰۱ / ۱۲۳۴-۱۳۱۸ ق) به‌کار گرفته شد، ابتدا در مورد سرزمین‌های تحت فرمانروایی او به‌کار می‌رفت. در هر حال زمینه تاریخی روایتی که در باب جنگ‌های فیلیپ دوم آمده این است که در سال ۱۵۷۹ میلادی (۹۸۶ ق) تعدادی از سرزمین‌های شمالی اروپا علیه فیلیپ دوم متحد شدند و در معاهده مشترکی اعلام داشتند که دیگر او را فرمانفرمای خود نمی‌شمارند. جنگ‌های منتج از این سرکشی تا سال ۱۶۴۸ میلادی (۱۰۵۷ ق) که اسپانیا مجبور شد که استقلال هلند را به رسمیت بشمارد، ادامه یافت. در این جنگ‌ها که به جنگ‌های هشتاد ساله معروف‌اند، شکست‌ها و پیروزی‌های بسیار در هر دو طرف صورت گرفت. بن‌مایه وارد کردن سربازان در یکی از مواضع دفاعی دشمن به مخالفان فیلیپ نسبت داده شده و خلاصه ماجرا ازین قرار است.

در اواخر سال ۱۵۸۹ (۹۹۷ هـ. ق) یکی از فرماندهان هلندی که علیه فیلیپ می‌جنگید، متوجه می‌شود که مدافعان اسپانیولی شهر بردها (Breda) که تمام سوخت خود را از طریق

۱. بیشتر کشورهای اروپایی در قرن هفدهم و هجدهم «کشور» شدند. پیش ازین دوران بسیاری از آنها شهرها یا مناطق بودند که تحت حکومت یکی از اشراف اداره می‌شد. اینکه برخی از متجددین طوطی‌وار عبارت «ناسیونالیسم یک پدیده قرن هجدهم/ نوزدهم اروپایی است» را نقل می‌کنند، معلول همین وضعیت تاریخی مخصوص اروپاست و به کشور ما که قریب سه هزار سال است که «کشور» است قابل تعمیم نیست.

Apollodorus. (1921). The Library. 2 volumes. Edited with an English translation by Sir James George Frazer. London/New York: William Heinemann and G.P. Putnam's Sons.

Basset, R. (1924). Mille et Un Contes: Récits & Legendes Arabes. 3 Vols. Paris: Maisonneuve Frères.

Brunwand, Jon. (1998). The Study of American Folklore. 4th edition, New York: Norton.

El-Shamy, Hasan (2004). Types of the Folktale in the Arab World, Bloomington and Indianapolis: Indiana University Press.

Conrad, JoAnn, "Motif," in The Greenwood Encyclopedia of Folktales and Fairy Tales. 3 volumes. Ed. Donald Haase, Westport, Connecticut: Greenwood Press, vol.2, pp.643-645.

Erman, Adolf. (1927). The Literature of the Ancient Egyptians, translated by Aylward M. Blackman, London: Methuen and Co.

Gardiner, A.H. (1932). "The Taking of Joppa," Bibliotheca Aegyptiaca I (Late - Egyptian Stories), Bruxelles, pp. 82-85.

Goodwin, C.W. (1874). "Translation of a Fragment of an Historical Narrative Relating to the Reign of Tothmes III from a Papyrus in the British Museum," Transactions of the Society of Biblical Archaeology, vol.3, pt.1, pp.340 - 349.

Herodotus. (1921). Herodotus with an English Translation by A D. Godley, vol.II, London: William Heinemann.

Lefebvre, Gustave. (1949). Romans etcontes Égyptiens de l'époquepharaonique. Paris: Librairieed'Amériqueetd'orient.

Maspero, G. (1879). Études Égyptiennes I, Paris, pp.49 - 72.

Peet, T. Eric. (1925). "The Legend of Capture of Joppa and the Story of the Foredoomed Prince. Being a Translation of the Verso of Papyrus Harris 500," The Journal of Egyptian Archaeology. Vol. 11, no.3/4, pp.225-229.

Simpson, William Kelly, ed. (2003). The Literature of Ancient Egypt: An Anthology of Stories, Instructions, Stelae, Autobiographies, and Poetry. 3rd edition, New Haven: Yale University Press.

شهر/ قلعه به دست سپاهسانی که در محفظه‌ای پنهان شده و به داخل شهر/ قلعه حمل شده‌اند، و نیز در بن مایه مست کردن مدافعان شهر/ قلعه، با حکایتی که از متون مصر باستان نقل کردیم و نیز با روایت فتح روبین دز در شاهنامه شباهت‌هایی دارد، تردیدی نمی‌توان داشت. سؤال این است که آیا می‌توان با استناد به این شباهت‌های صوری داستان فتح روبین دز و تسخیر جپا و پیروزی بر بندر بره‌دارا با هم خویشاوند دانست؟ به نظر نگارنده، با اینکه این‌گونه شباهت‌ها سرنخی به دست محقق می‌دهد تا با دنبال گرفتن آن به بررسی عمیق‌تر مطلب بپردازد، صرف وجود این تشابهات سطحی دلیل ارتباط روایات مختلف داستانی یا تاریخی نمی‌تواند بود. اما متأسفانه در مورد خویشاوندی روایاتی که در متون حماسی/ تاریخی ایرانی دیده می‌شود با آنچه که در منابع غربی یافت می‌گردد، برخی شتابکاری‌ها و استنتاجات عجولانه و سطحی در بعضی از مطالعات محققین نسل بنده به چشم می‌خورد که ان‌شالله نسل جوان محققان ایرانی، که نگارنده به استعداد و تیزهوشی و وسعت اطلاعاتشان هم اطمینان دارد و هم بسیار امیدوار است، در آینده از آن شتابکاری‌ها اجتناب خواهد کرد.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

فهرست منابع

افشاری، مهران و مدائینی، مهدی. (۱۳۷۷). *هفت لشکر طومار جامع نقالان از کیومرث تا بهمن*. به تصحیح مهران افشاری، مهدی مدائینی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

امیدسالار، محمود. (۱۳۶۹). «دو حکایت هندی در متون یونانی و لاتینی و فارسی و عربی»، در *هفتاد مقاله: ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی*. به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، تهران: اساطیر، ج ۲، صص ۳۳۷-۳۴۶.

امیدسالار، محمود. (۱۳۸۱). «اسفندیار و آشیل»، در *جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، صص ۲۰۲-۲۱۳.

انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. (۱۳۶۳). *فردوسی‌نامه*. ۳ مجلد، تهران: علمی.

شاهنامه فردوسی، ۸ مجلد، به تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

اما متأسفانه در مورد خویشاوندی روایاتی که در متون حماسی/ تاریخی ایرانی دیده می‌شود با آنچه که در منابع غربی یافت می‌گردد، برخی شتابکاری‌ها و استنتاجات عجولانه و سطحی در بعضی از مطالعات محققین نسل بنده به چشم می‌خورد که ان‌شالله نسل جوان محققان ایرانی، که نگارنده به استعداد و تیزهوشی و وسعت اطلاعاتشان هم اطمینان دارد و هم بسیار امیدوار است، در آینده از آن شتابکاری‌ها اجتناب خواهد کرد.